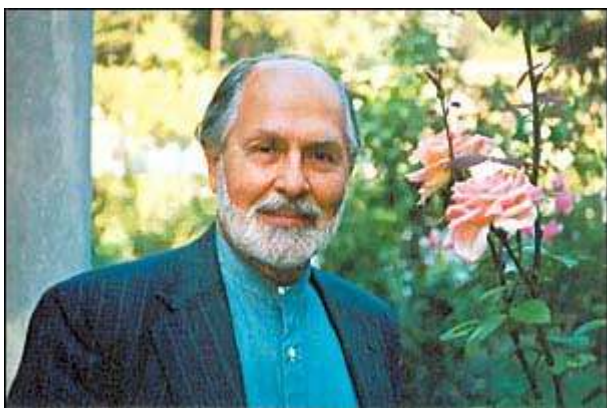


نقد نظریه تکاملی داروین

سید حسین نصر



پرسش از منشاء حیات و هستی و پاسخ به آن در ادیان گوناگون و به ویژه در اسلام مطرح شده و قرآن در بسیاری از آیات به این مساله پاسخ گفته است. از نظر اسلام، حیات، منشایی الهی دارد، بی آنکه سلسله علت های طبیعی و مادی آن نفی شود و از دیگر سو، حیات دارای مراتبی است که این مراتب در نهایت رو به سوی کمال دارند. از این رو، معارف اسلامی بر وجوه فردی و گونه های حیات جهان تاکید دارد و جدا شده یک گونه از گونه دیگر را برخلاف حکمت الهی می داند. اما در این میان انسان نیز تمام مراتب حیات از حیات نباتی تا حیوانی و نیز الهی را در خود پوشیده دارد و در نهایت کمال وی در قرب الهی است.

با این حال نظریه تکاملی داروین (داروینیسم) که یکی از پایه های مدرنیته است، نظری برخلاف دین اسلام دارد. این نظریه با دریافتی ماده گرایانه بر پیدایی موجودات از یکدیگر تاکید دارد و در واقع آفرینش دفعی خداوند را که پیش از خلقت در خرد الهی متمثل بود، نفی می کند. گرچه امروزه نظریه تکاملی داروین تغییرات زیادی کرده، اما هنوز درک مادی گرایانه آن به عنوان یکی از شالوده های مدرنیته عمل می کند.

دکتر سیدحسین نصر سنت گرای معاصر ایرانی که به غیر از تبحر در فلسفه، حکمت و کلام اسلامی بر علوم فیزیک و زیست شناسی مسلط است، بر اساس آموزه های قرآنی و مبانی کلام و فلسفه اسلامی به نقد و ارزیابی این دیدگاه می پردازد.

امروزه موضوعات اندکی وجود دارند که به اندازه نظریه تکامل اهمیت بحث داشته و هم طراز با این تئوری دارای معانی ضمنی پنهان و مودیانته بی باشند. پیش از هر چیز اجازه دهید بگویم من در هاروارد نه تنها فیزیک بلکه زمین شناسی و دیرین شناسی هم خوانده ام و با این پیش زمینه فکری است که فهم رایج در خصوص نظریه تکاملی داروینی را - حتی با زمینه های علمی - رد می کنم. بگذارید این موضوع را در همین آغاز، پیش از اینکه به طور ویژه به نقطه نظر اسلامی بپردازیم، بازگویم.

نظریه تکامل ستون خیمه مدرنیسم است و اگر این ستون سقوط کند، کل خیمه بر سر مدرنیسم فرو خواهد ریخت. بنابراین به مانند یک ایدئولوژی با آن رفتار می شود، نه یک تئوری علمی که به اثبات رسیده است. می دانم که بسیاری از مردم اظهارات من در این مورد را نمی پذیرند، اما حداقل مسلمانان باید از این دیدگاه به کل موضوع بنگرند.

انواع مختلفی از نظریه های علمی وجود دارد. مثلاً مکانیک کوانتوم یا تئوری زنجیره در فیزیک و کیهان شناسی. اکنون اگر کسانی با این نظریه ها مخالفت ورزند، هیچ کس آنها را از دانشگاه اخراج نمی کند و هیچ کس به خاطر بر زبان راندن جمله «من این نظریه را نمی پذیرم»، مانع ارتقای شغلی آنها نمی شود. تئوری تکامل - برعکس همه نظریه ها - موضوعی کاملاً متفاوت است زیرا این تئوری یک ایدئولوژی است و نه علم متعارف. بدین ترتیب اگر شما استاد زیست شناسی در یک دانشگاه به خصوص در دنیای آنگلو ساکسون و کمتر در ایتالیا، آلمان و فرانسه باشید و اگر طبق زمینه های کاملاً علمی با نظریه تکامل مخالفت می ورزید، فردی مطرود خواهید بود و حتی موفقیت کاری خویش را نیز از دست خواهید داد، همکارانتان شما را ابله می پندارند، ارتقای شغلی نمی یابید و...

مسلمانان کل این میحث را در پرتو این وضعیت بررسی می کنند که نظریه تکامل متعلق به جهان مدرن است. آنها هم از این زاویه به قضیه نگاه می کنند و هم از دیدگاه ادعای علمی این تئوری که در پی توضیح پدیده علمی خاصی است. اکنون من در تسلیم شدن به این فشار و گسترش آنچه که می توانید گونه بی نسخه اسلامی تکامل یا تکامل باوری خداپرستانه بنامید، به هیچ روی با برخی از دانشمندان مسلمان هم عقیده نیستیم؛ کسانی که در سایر زمینه ها احترام زیادی برایشان قائلم. این نسخه پیش از هر چیز بدتر از مفهوم داروینی تکامل است، چرا که دیگر حتی یک تکامل علمی هم نیست و زیست شناسان لادری و خداناباور را هم راضی نمی کند. در ثانی این نسخه اسلامی دستان خدا را طی یک فرآیند که ما معتقدیم می شناسیم، اما در واقع چیزی در موردش نمی دانیم، می بندد و این حتی بدتر از قبلی است. بنابراین مسلمانان باید از نظر موقعیت های عقلانی و روحانی خودمان به این قضیه بنگرند، از آنچه که قرآن و حدیث می گوید و آنچه که سنت عقلانی خودمان گفته است، موضوعات مهمی است که با این مساله در ارتباط و در آن دخیل است؛ موضوعاتی که قالب ذهنی مدرن روی آن سرپوش گذاشته و تکامل را به عنوان تنها توضیح داده های علمی باقی نهاده است.

یکی از این موضوعات مساله و قطعیت شکل است. یک مثلث، یک مثلث است و شکلی نبوده که به صورت مثلث تکامل یابد. تا وقتی که یک مثلث کامل نشده، مثلث نیست. بدین ترتیب اگر ما سه خط باز داشته باشیم که تدریجاً به یکدیگر متصل نشوند، حتی اگر یک میکرون هم باز و جدا از هم باشند، دیگر نمی توانیم آن را مثلث بنامیم. تنها یک مثلث است که می توان نام مثلث بر آن نهاد.

به همین ترتیب، اشکال حیات هم قطعیت خودشان را دارند. بونونه - زیست شناس معروف فرانسوی - بر مبنای همین واقعیت یعنی قطعیت شکل ها و نیز دیگر ملاحظات با تکامل مخالفت ورزید.

اکنون مفهوم سنتی شکل (مورفوس) قطعیت خود را هم در فلسفه و هم در علم غربی از دست داده است. تنها چیزی که باقی می ماند اشکال ریاضی - بنیادی هستند که خود شکل هایی انتزاعی اند، اما اشکال مشخص و متعین توسط گالیله و دکارت از حیاطه علم به بیرون افکنده شدند. زمانی که شما علم را اندازه گیری کرده و می گوید که علم توضیح کمیت مند چیزهاست، دیگر نمی توانید به اشکالی پردازید که به کیفیت چیزها مربوط می شوند. شکل یک پرتقال را در نظر بگیرید. در فیزیک مدرن شما قادر به مطالعه شکل یک پرتقال نیستید. در واقع آنچه که شما به مطالعه اش می پردازید، وزن آن پرتقال است، محیطش یا در حوزه علم شیمی، میزان اسید موجود در آب آن و در حوزه زیست شناسی ساختار مولکولی اش. پس بر این پرتقال چه رفته است؟ شما به آن نمی رسید. بدین ترتیب نخستین مساله، قضیه شکل است و معنایی که در ارتباط با نظریه تکامل دارد.

دومین مساله، آفرینندگی است و در اینجا ما به عمق مباحث کلامی می رویم. در اسلام، از جمله دو نام خدا عبارتند از «الهی» و «المحیی» خدا هم زنده است و هم زندگی بخش و هیچ کس نمی تواند بگوید که خدا دایناسورها را به این صورت خلق کرده و در عین حال مدعی شود که دایناسورها به واسطه شرایط محیطی نقصان یافته و بعداً دوباره تکامل یافته و به این یا آن حیوان تبدیل شده اند. اجازه دهید تکرار کنم که خدا هم زنده است و هم زندگی بخش و این موضوع - بدون اینکه قضیه بی علمی باشد - برای من بسیار روشن و حقیقی است؛ اولاً زنده به غیرزنده کاهش نمی یابد، ثانیاً خدا در عین حال سرمنشأ همه موجودات است (ذی حیات و فاقد حیات) و به همین دلیل هم ما نمی توانیم هیچ موجودی را به غیرموجود فرو کاهیم. ماده می تواند به انرژی تبدیل شود و انرژی به ماده و ممکن است سیاهچاله هایی در کیهان وجود داشته باشند، اما آنچه که ما قادر به انجامش در یک آزمایشگاه نیستیم، فروکاستن یک چیز به هیچ یا کاهش هیچ به یک چیز است؛ چرا که خداوند باری، خالق و بخشنده وجود هم هست. اولاً خدا اعطاکننده وجود است، در ثانی خودش هم حی است (زنده) و هم زندگی بخش. او سرچشمه و اعطاکننده کل حیات است؛ به همین صورت، هیچ قدرت دیگری در جهان قادر نیست وجود ببخشد، مگر منشاء وجود. هیچ قدرت دیگری در جهان قادر نیست زندگی ببخشد مگر منبع حیات و بنابراین ما باید از نقطه نظر اسلامی به رد و ابطال منشاء تصادفی حیات پردازیم. در این خصوص باید سه عنصر اصلی را در نظر گرفت؛

اول؛ ویران سازی اشکال در مفهوم غایی.

دوم؛ فرو کاستن علیت به سطح افقی که به معنی انکار علیت عمومی و بنابراین رابطه علت و معلولی الوهی است.

سوم؛ افقی کردن زنجیره عمودی وجود.

بر زبان راندن این جمله که صور مخلوقات در- می توانید بگویید جهان پنداری یا نامحسوس- جهان ماورای این دنیای مادی وجود دارند و در لحظه بی خاص در تاریخ عالم مادی متبلور می شوند(که حقیقتاً آن چیزی است که دیدگاه اسلامی بر آن تاکید می ورزد) و نیز گفتن اینکه این صورت ها طبق علم و اراده خداوند و نیز مطابق با شرایطی که خدا برای یک جهان

خاص وضع کرده متبلور می شوند(که دلیل همان است که چرا درخت سیب، گلابی به بار نمی آورد) در علم مدرن بی معنا است.

اما این به معنای تکامل نیست. به همان طریق هنگامی که در بهار باران فرو می ریزد، تمامی دانه هایی که در زیر خاک قطعه زمینی خاص، پشت خانه شما نهفته اند، شروع به رشد کرده و گل می دهند. اکنون این به معنای تکامل آن دانه ها نیست، مگر در معنایی به کلی متفاوت. این به مانند تکامل ما در زهدان مادر و دوره جنینی است که به هر حال معنایی دیگر است و به مفهوم تغییر و تبدیل یک گونه به گونه بی دیگر نیست بلکه بیشتر، امکانات بالقوه درون دانه های نهفته در خاک است که به فعلیت رسیده. تاریخچه این مفهوم به آگوستین در غرب می رسد و ما هم در بسیاری از متفکران مسلمان آن را سراغ داریم. در حقیقت ما در کیهان شناسی این سینا با این مفهوم مواجه و در مکتوبات سایرین با آن آشنا شده ایم. این حقیقت دارد، اما اصلاً به معنی تکامل- آن گونه که در مفهوم داروینی آن فهمیده می شود- نیست. در تئوری مدرن تکاملی، محور عمودی که تبیین کننده چرایی ظهور اشکال و صور خاص در جهان مادی است، افقی شده و بنابراین تنها از طریق چارچوب زمان و ماده است که علم مدرن به درک و دریافتی از پیدایش هر چیز از جمله صور ذی حیات دست می یابد.

خب پس آیا هیچ امکانی از هیچ فرآیند تکاملی وجود ندارد که یک گونه را به گونه بی دیگر مبدل سازد؟

چرا امکان گونه بی ریز تکامل با تکامل خرد است. اما در مورد تکامل کلان پاسخ منفی است. اینک تکامل خرد هنوز در درون امکانات بالقوه پیش نمون(صورت ازلی) یا صورت موجودی خاص در مفهوم فلسفی است، به همان طریقی که اکنون من و شما موجودات انسانی هستیم، چینی ها و ژاپنی ها هم به همین نحو موجوداتی انسانی اند.

چشمان ما به یک شکل است، چشم های آنها به شکلی دیگر، اگر ما به زیمبابوه مهاجرت کنیم پوست مان تیره تر می شود و اگر به سوند برویم کمی روشن تر خواهیم شد. اما ما همگی در درون محدوده امکانات بالقوه صورت انسانی قرار داریم. بله این نوع تکامل خرد امکان پذیر است. مگس ها می توانند کمی بزرگ تر شوند و اگر نوع خاصی از نور در دسترس باشد، گیاهان هم قادرند اندکی بیشتر رشد کنند اما برخی به اشتباه این فرآیند را تغییر گونه ها نامیده اند. این تغییر گونه نیست، این «تکامل» در درون یک گونه خاص است. هرگونه، پهنایی دارد، طیفی، حوزه بی و واقعیتهایی که گسترده تر از افراد خاص درون آن گونه بوده و همه آنها را در بر می گیرد و بدین ترتیب افراد دیگر آن گونه می توانند با ویژگی هایی دیگر در آن گونه ظهور یابند و حتی برحسب شرایط محیطی تغییر کنند، بدون اینکه این گونه به گونه بی دیگر بدل شود.

به مانند متفکران مسلمان، شما و من باید همه انتقادهای صورت گرفته از تئوری تکامل را مورد توجه قرار دهیم و این انتقادات تنها نقادی های دینی یا کلامی نیستند، بلکه پیش از همه زیست شناختی اند. زیست شناسان بسیاری از جمله جی. سرمونیک و آر. فوندي- نویسندگان کتاب «پس از داروین» به زبان ایتالیایی- و نیز بسیاری دیگر به مانند جی. موناسترا که او هم ایتالیایی است و بسیاری دیگر در فرانسه و آلمان هستند که معتقدند داروینیسم مانع رشد و توسعه زیست شناسی شده و با داده های زیست شناختی در تطابق نیست و آنچه در شواهد دیرین شناختی ظهور یافته فی الواقع یک انقلاب است و نه یک تکامل. حتی اگر شما نخواهید که درباره منشاء پیدایش اشکال نوین زنده صحبت کنید مشاهده می کنید که گونه ها همواره به طور ناگهانی ظاهر می شوند و به همین دلیل هم هست که این نظریه در زبان فرانسه «انقلاب اندام وار انگارانه» نامیده می شود.

تئوری تکامل از سوی بسیاری از زیست شناسان دنیای انگلوساکسون به بوته نقد کشیده شده؛ کسانی که معمولاً مورد طرد و تحقیر قرار گرفته یا نظریاتشان ناچیز شمرده شده است. این قضیه در مورد شخصی همچون داگلاس دور هم صادق است. وی عضو هیات علمی دانشگاه بود؛ اما به محض اینکه دست به قلم برد تا نظریه تکامل را مورد انتقاد قرار دهد به جای اینکه چاپ و انتشار کتابش را به کمبریج ماساچوست بسپارد آن را در تنسی منتشر کرد. اشاره خاص من به کتاب مشهور او- توهم دگرگشت باور- است و از آن زمان تاکنون دو نسل گذشته اما تغییرات بسیار کمی صورت گرفته تا آنجا که دپارتمان های زیست شناسی در این کشور به موضوع علاقه مند شدند. از آن هنگام بسیاری کسان دیگر مثل مایکل بهه

- نویسنده کتاب جعبه سیاه داروین- درخصوص این موضوع نوشته اند. (بهه در دانشگاه با همکاریانش مشکلاتی پیدا کرد.) یک نقد صرفاً زیست شناختی می تواند بدون انکار تکامل خرد صورت پذیرد، بدون انکار پذیرش شرایط جدید بوم شناختی توسط یک گونه، بدون درآمیختن یک گونه با نمونه های دیگر درون همان گونه. اگر شما و من به کانادای شمالی و به میان اسکیموها برویم یا باید شرایط آنجا را بپذیریم و طبق آن زندگی کنیم یا بمیریم. در مورد این واقعیت هیچ تردیدی وجود ندارد، فهم آن هم تیزهوشی خاصی نمی خواهد.

دوم اینکه ما انتقادی منطقی در دست داریم. چگونه ممکن است چیزی بزرگ تر از چیزی کوچک تر حاصل آید؟ زیست شناسان مدرن و اغلب دانشمندان به طور کلی با انکار چیز بزرگ تر پاسخ این نقد را داده اند و می گویند این امری کیفی

است و از طریق فروکاست گرایی صورت می پذیرد. با فرو کاستن پشه های کوچک به ساختارهای مولکولی صرف، معتقدان به نظریه تکامل تصور می کنند دیگر نباید درخصوص حاصل آمدن بزرگ تر از کوچک تر سخنی به میان آرند؛ اما اگر اینان تنها یک لحظه به این موضوع بیندیشند، چگونه ممکن است بزرگ ترین آثار ادبی- از آنجا که به زبان غربی صحبت می کنیم- مثلاً آثار دانته و شکسپیر تنها از یک ظرف سوپ مملو از مولکول منتج شده باشند؟ آنها نمی خواهند در این چارچوب و اصطلاحات به این موضوع بیندیشند، اگرچه در یک دوره بلند زمانی این مولکول ها اتفاقاً با یکدیگر تلاقی کرده و سرانجام کمّی الهی را به وجود می آورند، اما از نظر صرف منطقی- و من در عین حال این واقعیت را مدنظر دارم که فرمول ها و مفاهیم منطقی خودشان تکامل نیافته اند- در منطق گونه بی ثبات و تغییرناپذیری هست؛ هم در منطق ریاضیات، هم در منطق صوری و انسان می تواند فهم رایج درخصوص تکامل مبتنی بر فروکاست گرایی را در بوته نقد منطقی قرار دهد.

سوم، نوع دیگری از نقد که از اهمیت بالایی هم برخوردار است نقد کلامی است. در این مفهوم جهان بینی علمی آنچه را که درخصوص جهان طبیعت مورد مطالعه قرار می دهد، از تمام چیزهای الوهی و قدسی مجزا کرده و سپس این واقعیت مثله شده را همچون تنها واقعیت موجود در نظر می گیرد. اکنون برای متکلمان یا اصحاب دین یا فیلسوفان دین هیچ راهی وجود ندارد که زیست شناسی بتواند دیدگاه آنان درخصوص علیت الوهی(زنجیره علت و معلول الهی) را ویران سازد. هیچ راهی نیست که زیست شناسی بتواند وجود «علیت عمودی» را ابطال کند. هیچ متکلمی نمی تواند انکار کند که خدا گفته است؛ بگذار نور باشد و نور شد، که او پرندگان را، تمام گونه ها و زیرشاخه های پرندگان را خلق کرده. بدین ترتیب متکلمان با تمسک به واقعیت علت الوهی در نظم آفریده ها و این امر که قدرت آفرینشگرانه تنها به خدا تعلق دارد و نه به ماده- همان طور که قرآن هم به خوبی این را روشن ساخته- همواره قادرند دیدگاه زیست شناختانه تکامل را به نقد بکشند.

اما به هر حال باید توجه کرد که متاسفانه بسیاری از متکلمان مسیحی غرب، بیشتر تسلیم تنوری تکامل شده اند. آنها ترسان از اینکه مسیحیت مورد حمله و هجوم مدافعان گونه بی علم کمیتی و ماتریالیستی قرار گیرد، تلاش کردند همه انواع تنوری های همدست با آنچه را که «تکامل خداپاورانه» نامیده می شود ابداع کنند؛ تکامل خداپاورانه بی که- همان طور که قبلاً گفتیم- حتی بدتر از تنوری زیست شناختی صرف است زیرا به مفهوم کلامی، دستان خدا را از سر مخلوقات خویش کوتاه می کند. در حالی که مدعی است به خدا اعتقاد دارد و اگر این تکاملی های خداپاور نقش خدا را در نظر بگیرند، دیدگاه شان دیگر تکاملی های علم پاور را راضی نخواهد کرد. متکلمان مسلمان باید نه تنها تکامل زیست شناختی بلکه تکامل مسیحی را هم مورد انتقاد قرار دهند و منظور من از تکامل مسیحی، دریافت کلامی مسیحیت مدرنیست در خصوص تکامل زیست شناختی است.

چهارم، ریاضیات هم مساله بی دیگر است. نقد ریاضی- بنیاد از تکامل نقدی که بیشتر توسط تعدادی از ریاضیدانان از جمله تمام کسانی که در خصوص طرح عقلانی سخن گفته اند، مطرح شده است. اگر چه آنان مورد حملات پرشمار تکاملی ها قرار گرفتند اما به این برهان ریاضی متوسل شدند؛ طبق تنوری اطلاعات ریاضی شما هرگز نمی توانید از درون جعبه «الف» چیزی بیش از آنچه که در آن نهاده اید خارج سازید. این یکی از اصول بنیادین نظریه اطلاعات است. اکنون یک سلول زیستی در معنای همان جعبه «الف» است که اطلاعاتی در آن قرار دارد. شما چگونه می توانید اطلاعاتی بیش از آنچه را که در آن نهاده اید از آن خارج سازید؟ این یکی از قدرتمندترین نقادی های علمی است که در خصوص نظریه زیست شناختی تکامل ارائه شده است. اما همه این مباحث و براهین بی نتیجه و ناسودمند است مگر با نبرد بسیار سنگین عقلانی کسانی همراه شود که از اینکه مورد موافقت و تصدیق قرار نگیرند هراسی به دل راه نمی دهند و از حمایت نشدن، از ارتقا نیافتن، از دعوت نشدن به کنفرانس ها و مسائلی از این دست؛ زیرا انتقادهای آنان فی الواقع به آن چیزی ضربه می زند که حمایت کننده خود این پارادایم مدرن است. آنچه باید تغییر کند همین پارادایم مدرن است. زمانی که این تغییر به وقوع بپیوندد حتی با علم قاطع و منسجم شما قادر خواهید بود یک زیست شناسی داشته باشید که زیست شناسی تکاملی در مفهوم رایج آن نیست. گونه بی زیست شناسی است که بدون انکار واقعیات مشاهده پذیر اشکال حیات، سطوح بالاتر وجود را مورد تایید قرار می دهد. نوعی زیست شناسی که علیت عمومی و نیز علیت افقی را پذیراست و در واقع نسبت به طبیعت چیزها دقیق تر و صحیح تر است. ببینید ما چقدر باید تخیل خود را گسترش دهیم تا در خصوص تکامل چشم- مثالی که غالباً به دست داده می شود- صحبت کنیم. چقدر نامعقول و احمقانه است که مولکول ها به تدریج در یک موجود کور در گل آرایش تازه بی به خود بگیرند سپس در یک لحظه آن موجود کور که نمی بیند در لحظه بعدی ناگهان می بینند.

ما می دانیم که این ادعا چقدر نامعقول است، چقدر پذیرش پوچی و بی معنای تنوری تکامل مورد درخواست ماست. همین قضیه در مورد رشد یک بال برای پرواز و یادگیری کامل پرواز هم صادق است. ما همه این را می دانیم ولی اکنون همه مان آن را پذیرفته ایم زیرا هیچ چیز دیگری برای توسل به خدا، به یک خالق عاقل و هوشمند نداریم. روستاند- زیست شناس معروف فرانسوی- زمانی گفت؛ «من عمیقاً معتقدم (زیرا به هیچ وجه کار دیگری برای انجام نمی بینم) که پستانداران از مارمولک ها منتج شده اند و مارمولک ها از ماهی اما وقتی چنین چیزی را اعلام می کنم، نمی کوشم از مشاهده شناعت تقیل آن اجتناب ورزم و ترجیح می دهم منشاء این دگرذیسی های ننگین را همچنان مبهم و نامشخص رها کنم تا اینکه آن را به امور غیرمحمتملی ضمیمه کنم که ناشی از یک تفسیر مضحک است.»

بله پذیرش این بیهودگی ها، این احتمالات باورنکردنی که من ذکر کردم، شگفت انگیز است. شما می دانید کسی گفته است احتمال اینکه یک سلول زنده پای در عرصه وجود گذارد همانند این احتمال است که یک میمون پشت دستگاه تایپ بپرد و تمام نمایشنامه های شکسپیر را خلق کند. مثال های زیادی ارائه شده اما مردم همچنان این حرف های یوچ و نامعقول را باور می کنند زیرا اگر چنین نکنند جهان بینی مدرن فروخواهد ریخت.

برای جهان مدرن تکامل باوری همچون اصلی «دینی» است همان طور که در مورد مارکسیسم هم همین طور است. مارکسیسم کاملاً بر مبنای آن چیزی بنا نهاده شده که پیروانش مبنای علمی تکامل تاریخی نامیده اند. ماتریالیسم دیالکتیک عمیقاً متأثر از داروینیسیم بود. اکنون روزگار مارکسیسم به عنوان یک تئوری جزم اندیشانه سیری شده و تنها تعداد کمی مارکسیست این طرف و آن طرف باقی مانده اند. بقیه یا فمینیست شده اند یا به سبزها پیوسته اند و غیره. اما با این وجود فلسفه بی که مورد حمایت و پشتیبانی مارکسیسم بود هنوز هم تا حد زیادی رواج دارد اگرچه دیگر یک ایدئولوژی عمده و حائز اهمیت که ادعای فرمانروایی بر جهان را داشت، نیست.

به همین ترتیب غرب به اصطلاح لیبرال- که نقطه مقابل مارکسیسم بود- کل جهان بینی اش با مفهوم پیشرفت شروع می شد. رشد صنعتی که در همان زمان ویرانی جهان طبیعی را در پی داشت که ما اکنون با آن مواجهیم، بر مبنای عقیده امروزه باورنکردنی رشد بی حد و حصر اقتصادی و رشد عمومی تمدن غربی پیگیری شد. هیچ متفکر جدی دیگر به رشد و پیشرفت اعتقاد ندارد. تنها سیاستمداران هنگامی که خواهان جلب آرای بیشتری هستند صحبت از رشد به میان آورده و ادعا می کنند هر چیزی قابلیت رشد و ارتقا را دارد و می تواند از طریق آنچه که توسعه نامیده می شود به لحاظ کمیتی بزرگ و بزرگ تر شود و در این اثنا محیط زیست طبیعی در ایالات متحده، کانادا و جاهای دیگر به ویرانی کشیده شده. دانشمندان مدرن مقید به ادامه این راه هستند؛ ماشین های بزرگ تر می سازند، انرژی های بزرگ تری را مورد استفاده قرار می دهند، از منابع طبیعی بیشتری بهره برداری می کنند و...

این عقیده عمیقاً در اذهان مردم عادی مدرن ریشه دوانیده و معمولاً از طریق آموزش و پرورشی که وابسته به تئوری تکامل است، آموزش داده می شود.

ما در مدارس می آموزیم که تکامل اشکال مختلف حیوانات منتهی به پیدایش موجوداتی انسانی شده که خود از طریق همین فرآیند تکامل یافته اند. حتی امروزه در اغلب موزه های غرب مردم بومی در کنار حیوانات به نمایش درمی آیند. منظور من این است که اگر شما به موزه تاریخ طبیعی نیویورک بروید ماموت ها و مخلوقات مشابه را مشاهده کرده و سپس به بومیان آمریکا می رسید. پس از آن به موجودات پیشرفته انسانی برمی خورید که آثارشان در موزه متروپولیتن به نمایش درآمده. مطمئنم در کانادا هم وضع به همین منوال است. همه اینها به نوعی انسان شناسی بازمی گردد که این منشاء ناتورالیستی را برای موجود انسانی فرض کرده و سپس انسان سفید را مورد ملاحظه قرار داده که معرف رشد و پیشرفت بشریت است. امروزه دیگر آن گونه که در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ رایج بود- یعنی هنگامی که این عقیده به شدت در غرب رایج بود که انسان غربی همچون تاج این پیشرفت تکاملی مورد نظر قرار گیرد - در خصوص این موضوع صحبت نمی شود. مطابق این دیدگاه تمدن غربی توسعه پیدا کرد و به وضعیتی پیشرفته تر و ستوده تر از سایر تمدن ها تکامل یافت. آنچنان که یک مرد فرانسوی می اندیشید که تکامل یافته تر از یک بلغاری است چون اهل اروپای غربی است اگرچه آنها هر دو مسیحی و هر دو سفیدپوست بودند. دیگر صحبتی از آسیایی ها و آفریقایی ها به میان نمی آورم. این نظرگاه که به شدت مورد دفاع قرار می گرفت و به واسطه همین ایده تکامل زنده نگه داشته می شد که با همان تئوری پیشرفت ترکیب شده بود امروز- همان گونه که در تداوم نژادپرستی در غرب شاهدش هستیم- به هیچ عنوان نمرده و تنها به واسطه نقد روشنفکرانه آن از بین نرفته است. ما باید سرشت واقعی آن را درک کنیم و سپس از منظر عقلانی و نیز اخلاقی به نقد آن بپردازیم چرا که این عقیده به هر کجا که رفته است ساختارهای سنتی تفکر موجود را به ویرانی کشانده.

منبع: سایت فرارو

۱۷ شهریور ۱۳۸۷